شما اینجا هستید [» صفحه اصلی](http://woman-media.org/)[اجتماعی](http://woman-media.org/category/social/) , [خبرنامه](http://woman-media.org/category/publication/newsletters/) » منصوره اتحادیه و سیمین فصیحی از «زنان تاریخ‌نگار و تاریخ‌نگاری زن» گفتند: زنان در پستوی تاریخ؛ حاضران همیشه‌غایب

**منصوره اتحادیه و سیمین فصیحی از «زنان تاریخ‌نگار و تاریخ‌نگاری زن» گفتند: زنان در پستوی تاریخ؛ حاضران همیشه‌غایب**

فهیمه نظری: هر روزه پژوهش‌ها، مقالات و کتاب‌های مختلفی در حوزه تاریخ نگاشته می‌شوند؛ آثاری که بیشتر دغدغه‌شان تاریخ سیاسی و کمی که امروزی‌تر باشد، تاریخ اجتماعی و فرهنگی است. آنچه دراین‌میان همواره مورد بی‌مهری پژوهشگران این حوزه واقع شده، فریاد بی‌صدای نیمه پنهان کنشگرانی است که در همه دوره‌های تاریخی حضور داشتند اما نامشان هرگز در تاریخ نیامده، مگر به‌واسطه پدر، برادر یا همسری که درباری است یا با دربار، ارتباطی تنگاتنگ دارد. قسمت تراژیک‌تر ماجرا اینجاست که آنها حتی برای خودشان هم آن‌چنان مسئله نیستند و از‌همین‌رو، هنگامی که قدم در ژرفنای تاریخ می‌گذارند، بیشتر رو به سیاست و کنش‌های مردانه دارند تا کاویدن هزارتوی تاریخ جنس خود. به‌راستی ریشه این کم‌کاری در کجاست؟ چه مسئله‌ای زنان و در مرحله بعد مردان را از کاویدن مسئله زن در تاریخ بازمی‌دارد؟ جنس زن از چه دوره‌ای به‌عنوان مسئله تاریخ مطرح شد؟ خاستگاه این مفهوم کجا بود و اساسا زن ایرانی به‌مثابه نگارنده تاریخ، بیشتر علاقه‌مند به کاوش چه سوژه‌هایی است. همه اینها پرسش‌هایی است که دکتر منصوره اتحادیه، استاد تاریخ دانشگاه تهران و دکتر سیمین فصیحی، استاد تاریخ دانشگاه الزهرا در نشست «زنان تاریخ‌نگار و تاریخ‌نگاری زنان» که در خانه اندیشمندان علوم انسانی برگزار شد، کوشیدند به آنها پاسخ دهند.
**سیاست، زنان را در زمره شهروندان درجه دوم قرار داد**
منصوره اتحادیه به‌عنوان اولین سخنران این نشست، انتخاب این موضوع را کمی گیج‌کننده ولی درعین‌حال جالب توجه خواند. او سپس سخن خود را با یادآوری سال‌های دوری آغاز کرد که در گروه تاریخ دانشگاه تهران به‌همراه سه زن دیگر- که البته بعدها دو نفر دیگر نیز به این جمع اضافه شده بودند- به پژوهش و نگارش تاریخ مشغول بودند و اذعان کرد که «از بین آن گروه فقط خانم شیرین بیانی بود که درباره زنان مغول کار کرد ولی بقیه ما هیچ توجهی به تاریخ زن نداشتیم.» او دلیل این موضوع را تازگی آن دانست زیرا به گفته او آن دوره مقارن با دهه ۶۰ میلادی یعنی دورانی بود که تاریخ‌نگاری زن تازه اوج گرفته بود. به نظر اتحادیه، تاریخ‌نگاری زن در ایران، تلقی تازه‌ای از تاریخ بود که هنوز هم پس از گذشت چندین دهه همچنان در محیط آکادمیک، محلی از اعراب ندارد و بیشتر جزء مطالعات زنان به حساب می‌آید که از لحاظ تاریخ‌نگاری ضعیف است.
او ادامه داد: زمانی نه‌چندان دور، مورخان چه زن و چه مرد براین‌باور بودند که اصلا زن در تاریخ حضور ندارد و تحقیقاتی برای یافتن جایگاه زن انجام نمی‌گرفت. تاریخ، سیاسی و مردانه بود و به‌جز زن‌های استثنایی که گاهی عملیات مردانه انجام می‌دادند و از آنها نامی برده شده، زنان وجود نداشتند. با تحولات تاریخ‌نگاری و گسترش ایده تاریخ و رشد تاریخ اجتماعی فرصتی فراهم شد برای بررسی مسائل مربوط به زنان چون اگر زن در حیطه سیاست نقشی نداشت ولی در اجتماع بود و امکان بررسی نقش او وجود داشت. شهرنشینی، بهداشت، قومیت، فقر، تجارت، کار، تحصیل، ازدواج، تربیت فرزندان و انواع مسائل عادی زندگی مربوط به زنان، مسائلی است که در تاریخ اجتماعی قابلیت بررسی دارد زیرا زنان در اجتماع نقش داشتند ولی اگر زنان در سیاست نقش نداشتند، به این معنی نیست که مسئله زنان از سیاست جداست بلکه اصولا مسئله سیاسی و سیاست بود که زنان را در زمره شهروندان درجه دوم قرار می‌داد.
**تبلور تناقض سیاست رضاشاه در سیاست وی درباره زن‌ها**
به گزارش «تاریخ ایرانی»، اتحادیه در ادامه، مسئله ازدواج‌های سیاسی را یکی از راه‌های مطالعه تاریخ سیاسی زنان در دو قرن اخیر دانست و آن را یکی از مسائل سیاسی مهم برشمرد زیرا طبقه حاکمه از طریق این ازدواج‌ها با خانواده‌های سیاسی مرتبط می‌شدند و این موضوع در سیاست بسیار نقش‌آفرین بود. یکی دیگر از نکات جالب توجه، اظهارات این استاد تاریخ دانشگاه تهران در بحث تاریخ سیاسی زنان، بررسی سیاست دولت رضاشاه در قبال زنان و تبلور تناقض سیاست کلی وی در سیاست‌های او درباره آنها بود. اتحادیه با تأکید بر مطبوعات به‌عنوان بهترین منبع در‌این‌زمینه اظهار کرد که باوجود کنترل مطبوعات این دوره توسط دولت، سیاست دولت به‌خوبی در آنها منعکس شده است. وی در‌این‌‌باره با ذکر مثالی درباره تحصیلات زنان گفت: این دوره‌ای است که دختران قانون تحصیلات اجباری را گذراندند، دبیرستان تأسیس شد و زن‌ها به دانشگاه راه یافتند؛ خب این قدم‌ها قابل تقدیر بود ولی اگر به مقالات روزنامه‌ها رجوع کنیم، می‌بینیم هنگامی که مسئله تحصیل و ازدواج دختران و وظایف زنان مطرح می‌شود، همیشه مثل نصیحت است یا به‌صورت نامه به روزنامه است که آن هم اغلب مردان می‌نویسند یا بحثی است که خود روزنامه آغاز می‌کند؛ مثلا از افراد راجع به ازدواج نظرخواهی می‌کند و اکثر مردها مقاله می‌دهند ولی گاهی زن‌ها هم مقاله می‌دهند و این در راستای همان سیاست دولت است که القا می‌کند درست است که تحصیل خوب است و جامعه متجدد باید تحصیل کند ولی نقش زن، همان نقش سنتی یعنی خانه‌داری، بچه‌داری و شوهرداری است. بعدها که زنان وارد عرصه بازار کار شدند، باز هم کاری که برایشان مناسب دانسته شد، پرستاری و معلمی بود و به‌‌تدریج می‌بینید که مثلا منشی‌گری هم اضافه می‌شود و این مسئله به‌خوبی نشانگر تناقض در این سیاست است.
**نباید روی تاریخ‌نگاری جنسیت گذاشت**
اتحادیه در ادامه با اذعان به نوبودن تاریخ‌نگاری زنان در ایران و اینکه اغلب کتاب‌هایی که توسط زنان مورخ نوشته می‌شود، راجع به مسائل سیاسی و مردان است، این پرسش را مطرح کرد که: «آیا میان آنچه من به‌عنوان یک زن درمورد یکی از دولتمردان می‌نویسم با آنچه یک مرد می‌نویسد تفاوت وجود دارد؟» و باوجود بحث‌برانگیزخواندن چنین پرسشی، پاسخ به آن را خالی از اهمیت دانست زیرا از نظر وی «چنین مسئله‌ای روی تاریخ‌نگاری جنسیت می‌گذارد و این کار درست نیست.» سپس با اشاره به قواعد صحیح تاریخ‌نگاری اظهار کرد که اگر مورخی درباره زمان دیگر یا کشور دیگری می‌نویسد نباید با زمانه و کشور خود مقایسه کند و نباید از تفاوت‌ها تعجب کند. مورخ مانند مسافری است که وارد کشوری بیگانه می‌شود، باید آنچه را می‌بیند و تجربه می‌کند بر‌اساس ارزش‌ها و امکانات محل باشد. او این قاعده را درمورد تاریخ‌نگاری زنان هم درست دانست و افزود: اگر ما درباره زنان مثلا در دوره ناصری تحقیق می‌کنیم باید جامعه را با شرایط و روحیات آن زمان بسنجیم؛ مثلا تعدد زوجات در آن دوره، رویدادی عادی بود و بسیاری از مردان بیش از یک زن اختیار می‌کردند. اگر ما این مقوله را با روحیه امروزی بسنجیم برای آن زن‌ها دلسوزی می‌کنیم و از اجحاف مردان نسبت به زنان می‌نویسیم، درحالی‌که آن زنان در آن شرایط متولد شده بودند ولی از طرفی طبق گزارش‌های نظمیه تهران در آن دوره می‌بینیم که در این‌گونه موارد زن‌ها تریاک می‌خوردند- البته نه همه- که این نشان می‌دهد مسئله تعدد زوجات همسران، زیاد هم برای زنان آن دوره آسان نبوده است. اگر آن‌طور که مورخان مدعی هستند باید حتی‌المقدور بی‌طرف بود، پس با این مسئله چگونه باید طرف شد؟ آیا استنباط یا برداشت مورخ زن با مورخ مرد متفاوت است؟ آیا مورخ زن با شفقت بیشتری راجع به این مسئله می‌نویسد و مرد راحت‌تر آن را می‌پذیرد؟ البته این را هم باید در نظر داشت که هیچ دو مورخی مثل هم نمی‌نویسند زیرا انتخاب منابع و شیوه استدلال هر کس به پاسخ به سؤالات خودش متفاوت است؛ پس شاید تفاوت مربوط به جنسیت هم نباشد. به‌هرحال بین هر مورخی با مورخ دیگر تفاوت وجود دارد. خود من شخصا بیشترین کاری که درزمینه تاریخ انجام دادم، موضوعات سیاسی و اکثرا راجع به مردها بوده ولی گاهی توجهم به مطالبی در مورد زنان نیز جلب شده که شاید اگر مرد بودم این اتفاق نمی‌افتاد؛ مثلا در تهیه مقاله‌ای درباره دارالعجزه‌های شیراز در قحطی جنگ اول جهانی متوجه شدم تعداد زنان و اطفالی که در این دارالعجزه‌ها بودند، بیشتر از مردان است و به نسبت مردان هم آمار مرگ‌ومیرشان بیشتر بوده یا مثلا در دارالخلافه تهران مشاغل زنان توجه من را به خود جلب کرد چون اکثرا مشاغل پست داشتند مثل گیس‌سفیدی، دایگی، دلاکی، مکتب‌داری، مرده‌شوری، غازچرانی و «ضعیفه‌ای که متخصص بود دارو در چشم بریزد!»
اتحادیه در پایان سخنان خود توجه به مسئله زن در تاریخ را امری مهم دانست که باوجوداینکه برخی  زنان مورخ امروزی همچون دکتر افسانه نجم‌آبادی به آن پرداخته‌اند اما درمجموع کارهایی که در‌این‌زمینه انجام شده، انگشت‌شمار است و «اگر نسل من درباره تاریخ‌نگاری زنان کوتاهی کرده، نسل جوان مورخان ما مثل خانم دکتر فصیحی و همکاران عزیز دیگر باید این خلأها را پر کنند.»
**تاریخ‌نگاری زنان و موج اول فمینیستی**
سیمین فصیحی، استاد تاریخ دانشگاه الزهرا، سخنران دیگر این نشست، بحث خود را با ریشه‌یابی تاریخ‌نگاری زن در غرب آغاز کرد و گفت: توجه به زنان در تاریخ و ثبت فعالیت‌های آنها تغییر و تحولات گسترده‌ای را در حوزه تاریخ‌نگاری به‌وجود آورده و حتی بسیاری از مکاتب تاریخ‌نگاری را به نقد کشیده است. ما برای اینکه بدانیم مورخان زن ما چه کرده‌اند و چه نسبتی با تاریخ زنان یافته‌اند، باید کمی از تاریخ‌نگاری زنان بدانیم؛ یعنی بدانیم که اصولا این تاریخ‌نگاری چیست و چه ویژگی‌هایی دارد و در خاستگاه غربی خود چگونه مطرح شده است. من پیش از اینکه به مورخان زن بپردازم، لازم است کمی راجع به پیدایش، گسترش و ادامه تاریخ‌نگاری زنان صحبت کنم. طبیعتا این مفهوم هم مثل خیلی از مفاهیم دیگر خاستگاهی غربی دارد؛ یعنی در بستر غربی رشد کرده و بعد ما مثل هر مفهوم مدرن دیگری تا حدودی در جامعه با مفاهیم آن آشنا شدیم.
او در ادامه با اشاره به این موضوع که تاریخ‌نگاری زنان در دوره‌های معاصر مطرح شده، پیدایش این جریان را در غرب تحت‌تأثیر سه موج فمینیستی دانست و اظهار کرد: آموزه‌ها و نظریاتی که در حوزه زنان و فعالیت‌های فمینیست‌ها صورت گرفت، توجه زنان را به این نکته معطوف کرد که در طول تاریخ بر آنها چه گذشته و حق و حقوقشان چگونه مطرح شده؛ بنابراین هم سه موج فمینیستی به تاریخ‌نگاری زنان کمک کرد و هم اینکه خود تاریخ‌نگاری زنان به یک نوعی از جنبش فمینیستی تبدیل شد، به‌طوری‌که اصولا نگارش تاریخ، یک حرکت فمینیستی شد زیرا خود تاریخ‌نگاری زنان، بحثش این است که در طول تاریخ، آنچه به اسم تاریخ گفته شده درواقع گزارشی است از فعالیت‌های مردان و هیچ‌وقت فعالیت‌های زنان گزارش و دیده نشده، درحالی‌که آنها نیز در تاریخ نقش داشته‌اند. به‌هرحال مورخان زن در غرب، توجهشان به ثبت این فعالیت‌ها جلب شد و این خود مبنای بسیاری از نظریه‌پردازی‌ها درباره تاریخ زنان و تاریخ‌نگاری فمینیستی شد. در غرب به‌طور مشخص از دوره رنسانس به بعد، خود زن‌ها وارد این گفتمان شدند و خواستند صدایشان را به گوش دیگران برسانند؛ بنابراین از مطالبات و حقوق خود صحبت کردند. این جریان به همین منوال تا قرون ۱۷ و ۱۸ ادامه یافت، در این دوره بخشی از زنان مانند مری ولستون کرافت و… راجع به حقوق جنس خود مطلب نوشتند. کارهایی که این افراد در حوزه زنان انجام دادند، توجه بسیاری از زنان را به خود جلب کرد و این پایه‌گذار یا زمینه‌ساز موج اول فمینیستی شد؛ موجی که معتقد بود در طول تاریخ به زنان ستم شده و زنان باید از چارچوب‌های مردسالارانه رها شوند. این ایده تا اوایل قرن بیستم همچنان در گفتمان و فعالیت‌های زنان نمود پیدا کرد و خواست‌هایی همچون حق آموزش، حق کار، حق برابری با مردان و… را مطرح کرد.
**موج دوم فمینیستی و زن به‌مثابه مسئله تاریخ**
فصیحی در ادامه سخنان خود آغاز دور دوم موج فمینیستی را زمانی دانست که «زنان دریافتند رهایی تنها مهم نیست، نجات مهم است» و افزود: این موج با «جنس دوم» سیمون دوبوار یا «رمز و راز زنانه» بتی فریدان، توجه‌ها را به این نکته جلب کرد که این ساختارها اجتماعی‌اند و مناسبات بین زن و مرد مناسباتی نابرابر است؛ بنابراین این ساختارها باید شکسته شود زیرا تیپولوژی زن تعیین‌کننده مشخصات و تعیین‌کننده وظایف او نیست. زنان هم می‌توانند به طرح‌های فرهنگی مردانه بپیوندند. براین‌مبنا بسیاری از زن‌ها در این دوره، حرکات مردانه داشتند و سعی کردند همسری، ازدواج و مادری را تقبیح کنند و خود را مطابق الگوی مردانه نشان دهند. در همین موج دوم بود که بخشی از زنان به تاریخ توجه کردند و تقریبا از سال ۱۹۶۰ به بعد، مفهومی به نام تاریخ‌نگاری زنان شکل گرفت. خود مورخان زن در این دوره به تاریخ زن پرداختند. بحث زنان در این دوره این بود که آنچه به‌عنوان تاریخ گزارش شده، فعالیت‌های مردان است، درحالی‌که زنان همه‌‌جا حضور داشتند و این فعالیت‌ها و حضور دیده نشده؛ بنابراین در تاریخ‌نگاری زنان، زن به‌مثابه موضوع طرح شد و بعد حتی توجه کردند به اینکه زنانی هم بودند که تاریخ نوشته‌اند، اگرچه در فضای مردانه بودند و اصلا موضوعشان زنان نبوده است. زنان تاریخ‌نگار یا زنان فمینیسم که بحثشان بر تاریخ‌نگاری زنان بود، روی این مسئله متمرکز شدند که زنانی هم که تاریخ نوشتند، به نوعی ذهنیت خود را در تاریخ درج کردند؛ بنابراین در این دوره، زنان هم به‌مثابه موضوع و هم به‌مثابه فاعل تاریخی یا کسی که دارای ذهنیت تاریخی است و تاریخ را می‌سازد، مورد توجه قرار گرفتند.
**موج سوم و داعیه برابری زن و مرد**
فصیحی در توضیح موج سوم با اذعان بر تعدیل نگرش افراطی موج دوم، بر تغییر دیدگاه زنان بر تیپولوژی خود و به‌رسمیت‌شناختن و ارزش‌نهادن بر آن در این دوره تأکید کرد و گفت: زنان در این دوره به این نتیجه رسیدند که با مردان برابرند اما در دو حوزه متفاوت یعنی همان‌طور که کار فرهنگی مردان ارزشمند است، کار زنان هم به‌عنوان مادر و همسر همان ارزش همتراز را دارد. بعد از این جریان، انشعاباتی در تفکر زنانه یا در نگاه به مطالبات زنان ایجاد شد و ادبیات فمینیستی شکل گرفت؛ یعنی اینها معتقد به تاریخ و اخلاق فمینیستی شدند که البته در همه اینها خود زنان نقش‌آفرین بودند و تفاوت‌های محلی، منطقه‌ای و جهانی زنان را هم در دیدگاه خود لحاظ می‌کردند؛ یعنی معتقد بودند فمینیسم یک جریان واحد نیست، نیازهای زن سیاهپوست با نیازهای زن سفیدپوست متفاوت است. درنهایت این سه موج فمینیستی بر نگاه به زنان و تاریخ تأثیر زیادی گذاشت.
**حلقه مفقوده در سیر مکاتب تاریخ‌نگاری**
استاد تاریخ دانشگاه الزهرا سپس با نگاهی اجمالی به مکاتب تاریخ‌نگاری در غرب افزود: وقتی زنان متوجه فعالیت‌های زنانه در تاریخ شدند، به نوعی تاریخ رسمی یا تاریخ حاکم را به نقد کشیدند و گفتند اگر قرار است تاریخ واقعی نوشته شود باید فعالیت‌های زنان هم در آن درج شود. پس از همین منظر شروع کردند به نقد مکاتب اصلی تاریخ‌نگاری قرن نوزدهم و بیستم. ما در تاریخ‌نگاری قرن نوزدهم رانکه را داشتیم که موجد تغییر و تحولات بسیاری در حوزه تاریخ‌نگاری شد و اساسا رشته تاریخ را به‌عنوان یک علم تثبیت کرد. آنچه از دل تاریخ‌نگاری رانکه درآمد، موضوعش سیاسی بود و کنشگران آن هم سیاسی بودند و از قضا چون زنان در تاریخ نقشی در سیاست نداشتند و سیاست متعلق به حوزه مردان بود؛ بنابراین باز هم حوزه تاریخ مردانه شد. دیری نپایید که مورخان زن سیستم آموزشی رانکه را به نقد کشیدند زیرا پیش از رانکه کلاس‌ها به‌صورت عمومی برگزار می‌شد اما با ورود او کلاس‌ها به شکل سمیناری مطرح شد؛ یعنی یک عده محدود با موضوعاتی خاص و منابعی خاص که عمدتا اسناد بود، روی تاریخ کار می‌کردند. بعد از آن طبیعتا سیستم رانکه مورد نقد بسیاری از مورخان قرار گرفت و تاریخ فرهنگی ژاکوب بوکارد کل مبحث وی را زیر سؤال برد و تاریخ را از حوزه نخبگان سیاسی به نخبگان فرهنگی منتقل کرد. این امر برای زنانی که روی تاریخ کار می‌کردند، خیلی خجسته بود زیرا بالاخره در این تحول و چرخش ممکن بود اقدامات فرهنگی زنان هم به حساب بیاید اما این مکتب هم آن‌چنان کمکی به آنها نکرد. با شکل‌گیری مکتب آنال، رویکرد اجتماعی به تاریخ افق خجسته‌ای را پیش چشم زنان گشود. این مکتب معتقد بود باید در تاریخ روی موضوعات اجتماعی و نه‌فقط نخبگان سیاسی متمرکز شد. با این رویکرد تازه، زنان فکر کردند قطعا جایگاهی در تاریخ پیدا خواهند کرد ولی باز هم درعین‌حالی که مکتب آنال و حتی در ذیل آن تاریخ از پایین هم شکل گرفت، همچنان ما در اوایل قرن بیستم تاریخ زنان نداریم؛ به زندگی مورخان آنال مثل مارک بلوخ و لوسین فور نگاه کنید. با اینکه زنان اینها دکترای تاریخ و جغرافیا داشتند و همه وقتشان به کمک به همسرانشان می‌گذشت ولی هیچ‌جا اسمی از آنها نیامده است. حتی در مجله آنال هم فقط یک زن یک مقاله داشت و بقیه اصلا حضور نداشتند.
**ورود جنسیت به تحلیل تاریخی**
با پاسخگونبودن مکتب آنال به خواست‌های زنان در بحث تاریخ، زنان غربی در‌این‌زمینه دست‌به‌کار شدند و به تعبیر فصیحی به مسئله جنس در تاریخ توجه کردند زیرا تاریخ سراسر گزارش جنس مرد بود؛ بنابراین توجه آنها به مقوله جنسیت جلب شد و اینکه جنسیت مشمول دو جنس است هم مرد و هم زن و اگر قرار است تاریخ نوشته شود باید به فعالیت‌های این دو جنس پرداخته شود. از همین‌جا درواقع فصل تمایز این تاریخ‌نگاری با تاریخ‌نگاری‌های دیگر روشن شد؛ یعنی مقوله جنس وارد تحلیل تاریخ شد. به‌همین‌دلیل این دیدگاه جدید، تحولات و دگرگونی‌هایی را در مفاهیم ایجاد کرد و باعث شد بگویند تمام این روایتی که به‌عنوان تاریخ به ما داده شده، تاریخ نیست بلکه زمانی تاریخ است که فعالیت‌های جنس زن هم نوشته شود و حتی از نظر ساختار زبانی نیز تغییر یابد چون مردها تاریخ را نوشته‌اند و آنچه گزارش شده، اولا با یک زبان مردانه است و در ثانی درباره مرد نژاد سفید است و بقیه خارج از این چارچوب هستند. برهمین‌اساس، بسیاری از فمینیست‌ها معتقد بودند زنان باید به‌دنبال منابع بروند و زن‌نگاری کنند؛ یعنی بر این عقیده شدند که تاریخ‌نگاری زنان نه‌تنها وظیفه‌اش تصحیح غیبت زنان از تاریخ است بلکه باید ببیند خود زنان چگونه این ذهنیت را درج کردند و چگونه به‌عنوان سوژه تاریخی مطرح شدند. همه اینها باعث ظهور مورخان برجسته‌ای مانند ناتالی زمون دیویس و… در این دوره شد؛ مورخانی که با نگرش زنانه به تحلیل تاریخ پرداختند و حتی دوره‌بندی تاریخ را هم زیر سؤال بردند و مثلا درباره رنسانس گفتند آیا واقعا با رنسانس همه مردم رهایی یافتند یا این اتفاق فقط برای مردان رخ داد؟
**زن از دوره مشروطه در تاریخ ما مسئله می‌شود**
پس از نگاهی اجمالی به روند شکل‌گیری تاریخ‌نگاری زنان در غرب، فصیحی به شکل‌گیری این مفهوم در ایران پرداخت. او دوره مشروطه را خاستگاه مسئله‌شدن زن در تاریخ ایران دانست و اضافه کرد: ما در دوره‌های قبل، مسئله‌ای به نام زن نداریم؛ البته که زنان نقش‌آفرین در طول تاریخ داشتیم ولی مسئله‌ای به‌عنوان زن که بخواهد مطالبات صنفی و حقوقی خود را مطرح کند از دوره مشروطه شکل گرفت. در روزنامه‌های مشروطه می‌بینید که زنان اگرچه اصلا تئوری فمینیستی نمی‌دانستند ولی گاهی با جزئیات بسیار به حقوق خود اشاره می‌کردند؛ مثلا زنی در روزنامه می‌نویسد: «مگر من کنیزم؟ مگر من کارم فقط زاییدن بچه است؟ مگر کار من فقط تمیزکردن است؟» او تئوری‌ها را نمی‌داند ولی به روش خود می‌رساند که حقوق حقه‌اش نادیده گرفته شده است. اولین تلاش‌های زنان برای گرفتن حق آموزش و حتی حق رأی در همین دوره شکل گرفت و این نکته بسیار جالبی است زیرا مثلا حق رأی در سال ۱۹۲۰ به زنان آمریکا داده شد، درحالی‌که زنان ما در سال ۱۹۰۶ به‌طور ناخواسته یا نادانسته تقاضای حق رأی داشتند.
**رضاشاه حجاب را مسئله کرد**
فصیحی در پایان سخنان خود به تأثیر سیاست‌های رضاشاه در قبال زنان اشاره کرد و افزود: گرچه سیاست حکومت رضاشاه به بعضی از مطالبات زنان کمک کرد ولی این مطالبات، روند طبیعی خود را از دست داد و حکومتی شد. شاید اصلا اگر این روند به‌طور طبیعی ادامه پیدا می‌کرد، در دوره رضاشاه حجاب برای زن مسئله نمی‌شد اما رضاشاه این را مسئله کرد؛ یعنی سیاست تعیین کرد که زن چه می‌خواهد و چه نمی‌خواهد و نه خود جنبش زنان. روند جنبش زنان در غرب یک روند طبیعی است، درحالی‌که این روند در ایران در دوره رضاشاه توسط حکومت کانالیزه شد. شاید اگر زنان خودشان تصمیم‌گیرنده بودند، به حق رأی می‌پرداختند تا مسئله حجاب ولی رضاشاه حجاب را مسئله کرد. شاید اگر این روند طبیعی بود، زنان این کار را در آخر انجام می‌دادند. اصلا معلوم نبود، شاید اصلا برایشان مسئله نبود، شاید هم بود من نمی‌دانم ولی می‌خواهم بگویم وقتی دولت یک پدیده‌ای را کانالیزه می‌کند، طبیعتا آن پدیده از روند طبیعی خود خارج می‌شود. زمان ما هم همین‌طور است؛ یعنی در شرایط الان زن جامعه ما هنوز حق شهروندی و حق طلاق مطالبه می‌کند. کسب این آگاهی فمینیستی و درآمدن آن به شکل جریانی تعیین‌کننده زمانبر است. ما اکنون شخصیت‌ها یا نمونه‌هایی داریم که به این آگاهی فمینیستی رسیده‌اند اما این آگاهی باید به لایه‌های جامعه منتقل شود. جنبش زنان در ایران از مسیر اصلی خود منحرف شده و باید به سر جای خود بازگردد.

منبع: [وقایع اتفاقیه](http://www.vaghayedaily.ir/fa/News/77580/%D8%B2%D9%86%D8%A7%D9%86-%D8%AF%D8%B1-%D9%BE%D8%B3%D8%AA%D9%88%D9%8A-%D8%AA%D8%A7%D8%B1%D9%8A%D8%AE%D8%9B-%D8%AD%D8%A7%D8%B6%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D9%87%D9%85%D9%8A%D8%B4%D9%87%E2%80%8C%D8%BA%D8%A7%DB%8C%D8%A8)